أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى اهل بيته الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 عرض شد امام صادق علیه السّلام به «عنوان» فرمودند كه: فهذِهِ أوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَی. قالَ اللَه تَبَارَك وَ تَعَالَی: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ‌ القصص، ٨٣؛ این مطالب و دستوراتی كه به تو دادیم در صورت عمل كردن و پرداختن، اوّلین مرتبه از مراتب تقواست. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: این منزلگاه آخرت و نعیم و رضوان الهی را برای كسی و فردی قرار دادیم كه او در این دنیا بدنبال علوّ و برتری و فساد نبوده بدنبال اینكه بخواهد نسبت به دیگران برتری پیدا كند، كلِّ بر دیگران بشود، بار خودش را بر دوش دیگران بیندازد و به استثمار خود بكشاند و استعباد خود در بیاورد؛ استعباد یعنی بندگی، كرنش‌كردن، یعنی اظهار ذلّت و پستی در برابر غیر خدا كردن این معنای استعباد است. خدای متعال همه را بنده خود می‌داند و دستور داده است كه افراد فقط بنده او باشند و حُرّ در قبال دیگران.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام یا به روایت دیگر سیدالشهداء می‌فرماید: لا تَكُن عَبدَ غَیرِك فَقَد جَعَلَكَ اللَه حُرًّا؛[[1]](#footnote-1) بنده غیر خودت نباش، اظهار ذلّت و پستی در برابر غیر خودت مكن درحالی‌كه خدا تو را حر آفرید.

 این مسئله دو جنبه فساد دارد دو جنبه یا بلكه بیشتر از نظر خود انسان دو مسئله است: مسئله اوّل اینكه این قضیه باعث می‌شود كه آن شخص مقابلی كه انسان برای او اظهار ذلّت می‌كند، سرش را پایین می‌اندازد سرش را خم می‌كند، او در مقام علوّ و تكبّر قوی‌تر بشود، مطلب برایش بیشتر مشتبه بشود، در آن مرحله‌ای از كبر و تبختُر و فرعونیت و انانیت كه قرار دارد از آن مرتبه بیشتر فرو برود و بیشتر آن احساس اعتلاء و كبریائیت در او قوی‌تر بشود بالاتر برود. هر نفری كه پیش او می‌رود یك درجه او كبرش بالاتر می‌رود. اگر یكی برود مثل آدم بخواهد حرف بزند دیگر نفْسش نمی‌تواند بپذیرد، اگر یكی برود به‌طور عادی بگوید: آقا این كار من را راه بیندازید، می‌گوید: آقا برو بیرون پشت صف بایست، دو ماه كارش را به تأخیر می‌اندازد. كسانی را قبول می‌كند كسانی را راه می‌دهد، كار كسانی را راه می‌اندازد كه اظهار ذلّت و بدبختی و پستی كنند از این افراد خوشش می‌آید، از این افراد طلب می‌كند؛ اگر دفتری دارد اگر منزلی دارد سازمانی دارد مكتبی دارد بیا و برویی دارد، مایل است كه این‌گونه افراد با او ارتباط داشته باشند.

 اگر یك فرد بخواهد به‌نحو عادی برود بگوید: آقا سلامٌ علیكم حال شما خوب است؟ بفرمایید من یك همچنین مطلبی دارم. می‌گوید: آقا شما كی هستید؟ چه هستید؟ چطور آمدید؟ چه كسی راهت داد؟ حرفت چیست؟ حرفت را بزن برو. پیش آن آقای فلانی برو من وقت ندارم با آن حرف بزن. چرا؟ چون آمده مثل آدم با او دارد حرف می‌زند، عادی صحبت می‌كند؛ ولی اگر یك نفر بیاید اظهار ذلّت كند اینهایی كه خدمتتان می‌گویم چون برای خودم اتفاق افتاده یك‌وقت جایی رفته بودم، خب ما یاد نگرفته بودیم كه سر كج كنیم یا فرض كنید كه از این دلقك بازی‌هایی كه بقیه در می‌آورند ما هم به آن كیفیت باشیم. جایی كاری داشتیم رفته بودیم در یكی از همین شهرستان‌ها منزل یك نفر كاری داشتیم. وقتی‌كه رفتیم خیلی عادی گفتیم: ما با فلان آقا كار داریم. گفتند: آقا! می‌بایست شما از قبل وقت بگیرید. گفتم: بسیارخوب، بنده اصراری ندارم هر وقتی‌كه شما می‌دهید، اتفاقاً الان بنده مسافرت باید بروم نمی‌توانم. گفتند: پس فردا. گفتم: من هم پس فردا مسافرت هستم، شما برای یك وقت دیگر وقت بدهید.

 گفتند: چرا این‌طوری شد؟! هر كه می‌آید فلان این آن! همین الان همین می‌ایستیم! ایشان می‌گوید من می‌خواهم مسافرت بروم! گفتند: كجا می‌خواهید بروید؟ گفتم: به شما چه مربوط است؟ بنده مسافرت دارم، مگر شما هركجا می‌روید به من می‌گویید كجا می‌خواهم بروم؟ خیلی عادی گفتم گفت: بسیارخوب كی مثلًا؟ گفتم: مثلًا روز چهارشنبه، وقت دادند رفتیم.

 وقتی آنجا رفتیم با یك مسئله خلاف هم برخورد كردیم و در آنجا دیدیم كه یك نفر از افرادی كه اتفاقاً هم‌شأن و هم‌طراز ایشان بوده، یعنی سنشان اندازه هم بوده درسشان تقریباً اندازه هم بوده در آنجا به یك‌نحوی نشسته بود البته آن شخصی كه ما به منزلشان رفتیم الآن حیات دارد و آن شخصی كه نشسته بود چندی پیش فوت كرده به رحمت خدا رفته، یعنی آن فردی كه ما به منزلش رفتیم هنوز در قید حیات است من از وضع و حالت و موقعیت این خیلی اظهار تأسف كردم و بعد وقتی‌كه مشغول صحبت شدیم همان‌طوری كه عرض كردم این چندان از صحبت ما خوشش نیامد و یك حرفی زد و ما هم یك جوابی به او دادیم و گفتیم: آقا بنشین سر جایت؛ درست صحبت كن.

 طلبه‌ایم دیگر، طلبه كه با طلبه نمی‌آید این مطالب را بگوید! و عمداً این كار را كردم كه یك مقداری متنبّه‌اش كنم؛ چون درآن موقع در یك وضعیتی بود كه الآن آن وضعیت را دیگر ندارد. آن‌وقت همان كسی كه در آن‌وقت در كنار او به این نحو نشسته بود و چشم‌چشم و بله‌بله و قربان‌قربان بود، وقتی‌كه این بنده خدا وضعیتش تغییر پیدا كرد همان شروع كرده بود بر علیه این صحبت كردن.

 ببینید دنیا چیست؟! فقط یك مسؤلیت پیدا كردن، اینكه علمش همان است عوض نشده در یك موقعیتی بود الآن فقط موقعیتش تغییر پیدا كرد. خب تو هم اندازه همانی حالا ما جوان بودیم و الانم جوان هستیم! ظاهرا جوان نیستیم الان نباید بگوییم جوان، ولی آن موقع سنّ ما در حدود بیست‌وپنج یا بیست‌وشش سال بود و آن شخص در حكم پدر ما بود، همه ریشهایش سفید بود گرفتیم نشستیم گفتیم: آقا این كار

 خلاف انجام شده است به ایشان هم در همان موقع تذكر دادم كه بنده در اینجا كه آمدم و این نامه را می‌خواستم به شما بدهم گفتم فقط باید به دست شما برسد و ایشان باز كردند و تخلف كردند، خیلی صریح گفتم. گفت: اینها دستور دارند. گفتم: اگر دستور دارند پس چرا به من نگفتند؟ اگر دستور داشتند بنده نامه را به اینها نمی‌دادم و به شما هم نمی‌دادم، آن دید كه ما تند شدیم و به هر صورت جای این حرف‌ها نیست.

 همین وضعیت را شما می‌بینید تغییر پیدا می‌كند و بعد همان كسی كه این‌قدر اظهار عبودیت و وضعیتش آن‌طور و سر پایین بود شروع می‌كند حرف زدن و به شدت دیگر هرچه دلش می‌خواهد، این مال چیست؟ مال چیست؟ مال همین است كه شما در آن‌وقت خودت را نشناختی كه: لا تَكُن عَبدَ غَیرِك فَقَد جَعَلَكَ اللَه حُرًّا. سیدالشهداء می‌گوید: چرا خودت را بنده غیر قرار می‌دهی ای بدبخت! ای بدبخت آدمی كه پِی به ارزش وجودی خودت نبردی و این گچ و سنگ و آهن تو را فریفته خودش كرده، این تالار تو را فریفته خودش كرده، این مَسند و ریاست تو را فریفته كرده، امروز را باش فردا خواهید دید كه یك تغییری كه پیدا شد همین تو بلند می‌شوی بر علیه او اظهار علوّ می‌كنی پس هم آن غلط است هم این غلط است، هر دو غلط است. در هر دو باید یكسان بود و این اختصاص به این بنده خدا كه هنوز در قید حیات است ندارد نه حتی نسبت به گذشتگان، بزرگان اینها.

 من وقتی‌كه به منزل ایشان مراجعه می‌كردم و می‌خواستم پیغامی از مرحوم آقا برسانم یا كاری خودم داشتم می‌رفتم در آنجا می‌گفتم: آقا وقت هست یا نیست؟ نیست خداحافظ شما. حتی به من می‌گفتند كه امروز یك مطلب و مشكلی است فردا می‌توانید. گفتم نخیر، بنده فردا نمی‌توانم خداحافظ شما و می‌آمدم. افرادی كه در آنجا بودند همه به ما به یك نحو دیگری نگاه می‌كردند، عجب! چه فرصتی دارد از دست او می‌رود!

 همیشه انسان باید كلام معصوم را این كلمات امام را در نظر بگیرد همین یك كلام را شما در نظر داشته باشید همیشه در خودتان هرجا می‌روید؛ در خیابان راه می‌روید این در نظرتان باشد، به فروشگاه مراجعه می‌كنید برای خریدن چیزی در نظرتان باشد، در دفترتان می‌روید در بازار می‌روید در نظر داشته باشید، در منزل می‌روید در نظر داشته باشید، در مسجد می‌روید در نظر داشته باشید، با رفیقتان برخورد و صحبت می‌كنید همه لا تَكُن عَبدَ غَیرِك بنده غیر خودت نباش فَقَد جَعَلَكَ اللَه حُرًّا خدا تو را حر آفرید. غیر تو كیست؟! چیست؟! ائمه علیهم‌السّلام ما را به این سمت دارند می‌كشانند، مكتب اهل بیت ما را به این سمت می‌كشاند به عبودیت و ذلّت نمی‌كشاند، این مكتب خلفا و سلاطین و حكام جور و ظلم است كه انسان را به خود می‌كشاند، خود در قبال خدا.

 پس مسئله اوّل: ایراد و فسادی كه وارد می‌شود آن فساد متوجّه اوست؛ این فرد هم یك بنده خداست‌

 بالاخره این هم یك انسان است، ابوبكر و عمر هم باشند بالاخره انسانند یزید هم باشد انسان است. تا یك نفر نرود پیش آنها اظهار كرنش نكند كه عُمر عُمر نمی‌شود، تا یك نفر پیش یزید نرود و اظهار كرنش نكند تا آن فرمانده نیاید و با شمشیر خودش اظهار عبودیت نكند تا آن حاكم نیاید پیش او و اظهار ذلّت نكند كه یزید یزید نمی‌شود، به آنجایی نمی‌رسد كه دیگر پسر پیغمبر را اعدام كند، به آنجایی نمی‌رسد كه دختر پیغمبر را جلوی شوهرش تكه‌تكه كند. چه چیزی آنها را به اینجا رسانده؟ بله‌بله قربان گویان این و سلام علیك گویان این و اظهار ذلّت آن كم‌كم، كم‌كم، كم‌كم آن فردی كه در او زمینه است بستر آماده است كه در همه ما هست! در همه ما بدون استثناء از من گوینده تا تمام افرادی كه در گوشه و كنار اینجا نشسته‌اند!

 رفقا بدانیم كه این قضیه در ما موجود است، دعوت به خود در همه ما هست، اظهار عبودیت غیر در همه ما هست، كم و زیاد دارد، ما كه با هم رودروبایسی نداریم. اینجا نیامدیم كه بر عیوبمان اضافه كنیم، آمدیم از عیوبمان كم كنیم، آمدیم نقایص را برطرف كنیم و بهتر است كه صریح صحبت كنیم. چرا رودربایسی!؟ از من، وقتی‌كه احساس كنم یك نفر آمده دارد اظهار به‌به و چَه‌چَه می‌كند: آقا فلان نوشته شما این است، آقا فلان صحبت شما این است، آقا فلان حرف شما این است خوشم می‌آید. سعی می‌كنم خودم را تغییر بدهم، بله این هست حال تا چقدر خدا توفیق بدهد.

 شما هم در وضعیت خودتان، همه این مسئله را داریم و همه باید در صدد رفع این مسئله باشیم و تقصیر هم نداریم؛ زیرا تعلّق به دنیا و آمدن به این دنیا از مقتضیات و آثارش همین است و خدا ما را بر این مسئله عقاب نمی‌كند؛ زیرا این یك مطلبی است كه در میان همه هست. بله، خدا اختیار رفع این مطلب را با تربیت صحیح و با تذّكر و اعمال رویه برای ما قرار داده. در روز قیامت سؤال می‌كند با آن زمینه‌هایی كه برای تو به‌وجود آوردم، با آن آیات و نشانه‌هایی كه برای تو گذاشتم با آن مسائل. همین‌كه من امروز خدمت رفقا عرض كردم خودش یك دلیل و حجّت است خودش یك آیه و نشانه است.

 اگر شما بدانید كه آن فرد كه در قبال آن شخصی كه فعلا حی و حاضر است در یكی از شهرستان‌ها چه جور حرف می‌زد، چطور آرام صحبت می‌كرد، بابا تو هم بحثی این هستی! تو هم درسی این بودی، چه شده كه حالا با این موقعیت همه چیز از بین رفته؟! عِلمَت را كنار گذاشتی، تازه تو سیدی و او شیخ است بالاتر از این علمت را كنار گذاشتی، سِنّت را كنار گذاشتی، خودت هم یك موقعیتی الآن داری خیر سرت، موقعیتت را كنار گذاشتی همه چیز را كنار گذاشتی، این نحوه صحبت كردن یعنی چه؟ هرچه لطف می‌فرمائید، هرچه عنایت! این حرف‌ها چیست آقا! مثل آدم حرف بزن درست حرف بزن، شما كه این روایات را خواندی! شما كه به احادیث واردید! چرا؟ این درد و مصیبتی است كه در همه هست.

 در روز قیامت از یك یك ما سؤال می‌كنند برای رفع این نقیصه در این دنیا چه كردی؟ نمی‌گویند چرا داشتی؟ همه داریم كم و زیاد همه داریم، ولی برای رفعش چه كردی؟ آیا راه نداشتی؟ راه را به تو نشان دادیم. همین آقای طهرانی كه الآن نشسته دارد صحبت می‌كند به تو گفت این یكی، در فلان كتاب خواندی، فلان‌

 منبری دیگر گفت، فلان واعظ در فلان‌جا صحبت كرد فقط بنده كه نیستم! این همه هستند دارند حرف می‌زنند، مطالب را می‌گویند شما چه‌كار دارید به اینكه آن شخص كیست و چیست! آیا مطلبش مستند به یك پایه معتمد است؟ كلامش كلام معصوم است؟ كلام معصوم را نقل می‌كند؟ بنده دارم كلام معصوم را نقل می‌كنم حالا اگر حرف غیر معصوم بود از هركسی باشد خوب می‌تواند بگوید، ولی كلام، كلام معصوم است: لا تَكُن عَبدَ غَیرِك فَقَد جَعَلَكَ اللَه حُرًّا؛ خدا تو را حُر آفرید، آزاد آفرید فقط به تنها كسی كه دستور داد ... واقعاً عجیب است این مكتب واقعاً عجیب است.

 چقدر مرحوم آقا این قضیه را در جلساتشان گفتند، یادم هست چند مرتبه این مطلب را از ایشان شنیدم چه در وقتی‌كه در طهران بودند یا وقتی‌كه در مشهد بودند كه: رسول خدا در یك جنگی، كه لشگر كفّار هم اتفاقاً از حیث عِدّه و عُدّه غلبه داشتند، رسول خدا كنار یك درختی آمدند رفتند استراحت كنند، یكی از این كفّار و مشركین داشت نگاه می‌كرد. گفت: عجب! عجب این رئیس اینها این پیغمبر، آمده در كنار گرفته نشسته و هیچ‌كس هم با او نیست، الان بهترین فرصتاست بلند می‌شوم و شمشیر را برمی‌دارم و می‌روم قائله را ختم می‌كنم و تمام می‌شود.

 آمد بالای سر پیغمبر ایستاد، پیغمبر یك دفعه چشمشان را باز كردند پیغمبر خواب بودند اصلًا كی به كی است! حالا نه جنگ است انگار نه انگار. چرا؟ چون پیغمبر این مطلب را كه بنده نقل كردم پیغمبر وجودش به این مسئله محقق شده، پیغمبر به لا تَكُن عَبدَ غَیرِك رسیده، چرا چشمش را باز كند؟ چرا ترس داشته باشد؟ ما ترس داریم. ما خدا را می‌گوییم نه اینكه نگوییم، نه ولی آن توپ تانك و موشك و اینها یك‌خرده جایی توی دل ما دارند هان، همچنین راحت چشممان را نمی‌بندیم! راحت و بی‌خیال نمی‌رویم یك‌جا، هان! این چه می‌شود! حدّاقل بیداریم حالاخودمان را بزنیم و ادا در بیاوریم! چشممان را باز می‌كنیم گوشمان مواظب است صدا از كدام طرف آمد، امّا پیغمبر نه، تخت چشمش را می‌بندد و ...

 از مرحوم آقا شنیدم این مطلب از ایشان است كه از امیرالمؤمنین سؤال كردند كه بهترین خوابی كه در عمرت كردی و لذّت بردی چه خوابی بود؟ فرمود: آن شبی كه در منزل پیغمبر در مكه خوابیدم تا پیغمبر از مكه بیرون رفت. من از آن خواب لذیذتر این كلام كلام امیرالمؤمنین است دروغ نمی‌گوید و شوخی نمی‌كند لذیذتر از آن خواب نكردم. حالا ما خودمان را جای امیرالمؤمنین می‌گذاریم، شاید این كار را می‌كردیم شاید، نمی‌گویم نه آیا باز هم می‌خوابیدیم؟ چشممان باز بود دستمان بالای سر اگر یك سنگی آمد، اگر یك كلنگی آمد هان!

 امیرالمؤمنین می‌گوید چنان خوابی كردم كه مانند این خواب را در همه عمرم نكرده بودم و راست می‌گوید اگر یك راستگو در دنیاست آن هم امیرالمؤمنین است. دارد راست می‌گوید. چرا؟ چون به این مطلب‌

 رسیده لا تَكُن عَبدَ غَیرِك بنده نباش، خدا تو را به خودش منتسب كرده، كجا داری می‌روی بیچاره؟! داری می‌روی پیش یكی كه مثل خودت است؟! داری می‌روی پیش كسی دست نیاز دراز می‌كنی كه عین خودت آن هم هشتش گِرو هشتادش است؟ داری می‌روی پیش یك شخص كله‌ات را كج می‌كنی: عنایت بفرمایید كه آن هم فقط به یك پیغام بند است. بفرمایید كنار تمام شد، بنشینید سر جایتان تمام شد، بفرمایید كنار تمام شد بفرمایید بفرمایید ب ف ر م ا ی دال همین تمام شد، با یك بفرمایید تمام شد همه آن كله كج كردنها، همه آن اظهار ذلّت‌ها و اظهار عبودّیت‌ها تمام آنها با یك بفرمایید و یك امضا رفت! رفت كنار.

 ما به این مطلب نرسیدیم ما به این حقیقت نرسیدیم، بله شاید ما به‌جای امیرالمؤمنین می‌خوابیدیم. پیغمبر گرفته بود خوابید، یك‌دفعه پیغمبر از سر و صدا آن هم نه اینكه از ترس، از سر و صدا یك‌دفعه گفت یا محمّد او كه پیغمبر را قبول نداشت گفت: یا محمّد مرا می‌بینی؟ حضرت فرمودند: بله می‌بینم. گفت: من كه هستم؟ فرمود: تو فلانی هستی، حضرت اسمش را هم فرمودند. گفت: مرا از كجا می‌شناسی؟ گفت: بالاخره معلوم است دیگر! كسی كه ما را به پیغمبری برگزیده، دیگر اینها مسائل برایش پیش پا افتاده است. گفت: الان كه می‌تواند تو را از دست من نجات بدهد؟ این همه ادعا كه تا حالا می‌كردی، این همه خدا خدا كه تا به حال می‌كردی، نگاه كن این شمشیر را می‌بینی؟ در غلاف هم نیست دست من است. كه می‌تواند؟ حضرت فرمودند: اللَه. بی‌خیال، آن اللَهی كه پیغمبر گفت ما تا روز قیامت هم نمی‌توانیم بگوییم. خدا، بعد هم دوباره چشمشان را بستند. گفت: آهای! پیغمبر كجا بابا من شمشیر دستم است، داری چه می‌گویی؟!

 اگر حال پیغمبر را تجسم كنیم همین است كه من برای رفقا می‌گویم، بگذار بخوابیم بابا، چی بخوابیم؟ آمدم بالای سرت می‌خواهم بُكشَمت از هر فحشی این دیگر بدتر شد برای آن بدبختی كه گرفته آن ... بابا بگذار بخوابیم حالا هنوز جنگ شروع نشده آمدی پاشدی اینجا؟ می‌گوید الان من می‌خواهم تو را بُكُشم، چه كس نجاتت می‌دهد؟ خدا. خب، خدا نجاتت می‌دهد؟! حالا می‌بینی. آمد شمشیر را بردارد یك‌مرتبه یك باد آمد، سرش خورد به آن درخت، شمشیر از دستش افتاد. همین‌طور كه پیغمبر خوابیده بودند شمشیر را برداشتند، بلند شدند بالای سرش ایستادند. گفتند: حالا چه كسی نجاتت می‌دهد؟ طرف ماند. حضرت فرمودند: بگو اللَه، بدبخت زود بگو، بگو كارت تمام بشود. گفت: اللَه مسلمان شد. گفت: بیا این شمشیرت.

 ببینید این مكتب است. پیغمبرش آن است. نمی‌آید بگوید «من» و وقتی دارد می‌گوید اللَه، راست می‌گوید دروغ نمی‌گوید. چرا؟ چون حالش در همان وقتی‌كه آن شمشیر بالای سرش است و حالش وقتی‌كه شمشیر در دستش است یكی است. ما نه، ما وقتی‌كه شمشیر دستمان است اللَهی كه می‌گوییم فرق می‌كند؛ یك اللَه پُر روغنی است همچنین یك‌وجب روغن رویش، شمشیر دستمان است ولیكن می‌گوییم خدا، اما وقتی كه شمشیر دست یكی دیگر باشد می‌گوییم اللَه. چون قبول نداریم، قبول نداریم، پنج درصد قبول داریم نه اینكه قبول نداریم، پنج درصد قبول داریم.

 آن ضرری كه برای طرف مقابل پیش می‌آید و آن فسادی كه برای مقابل است همین است كه این‌

 بدبخت هی می‌رود بالا هی می‌رود بالا، یك نفر می‌آید پیش او و اظهار كرنش می‌كند می‌رود بالا، نفر دوم می‌آید می‌رود بالا، هی می‌رود بالا به جایی‌كه دیگر نمی‌تواند بیاید پایین مگر عزرائیل او را بیاورد پایین، دیگر نمی‌تواند بیاورد پایین. دیگر در مقام انانیت متصلّب شده، سفت شده، انانیت با وجود او عجین شده و خمیر شده، درست.

 قبل از اینكه عجین بشود انسان باید به یك فكری بیفتد، وقتی‌كه این رگهای قلبی آمادگی برای بسته‌شدن دارند می‌گویند: آقا از اول باید نگذاری این عمل انجام بشود. باید غذایت را رژیم بگیری باید ورزش كنی باید مسائل و ناراحتی و فشارها بر تو نیاید. از نظر وضع مزاجی باید مزاجت خوب باشد در غذاهایی كه انتخاب می‌كنی نباید غذاهایی باشد كه چربی و اینها را بالا ببرد، درست. كم‌كم انسان توجه نمی‌كند، به مطالبی كه گفته می‌شود عمل نمی‌كند هی می‌آید كم‌كم هی یك اپسیلون اپسیلون می‌آید یك ذرّه یك ذرّه یك سلول یك سلول می‌آید یك‌دفعه این رگی كه باید باز باشد یك‌مرتبه می‌رسد به یك مقدار خیلی كم، می‌گویند كه آقا یك قطره یك قطره دارد از این رگ رد می‌شود آن‌موقع دیگر فایده‌ای ندارد، آن‌موقع دیگر دارویی نیست كه باید این مجموع و توده‌ای كه الآن در كنار این قرار گرفته بیاید این را خارج كند و چه‌بسا بعد همین با همان جداره رگ تبدیل می‌شود و یك عنصر گرانول به‌وجود می‌آورد دیگر كاریش نمی‌شود كرد. آن‌موقع می‌گویند باید دیگر رفت سراغ عمل و سراغ بالن واز این‌طور چیزها و امثال‌ذلك، كه هزارتا خطر است. از اوّل نباید گذاشت كه این عارضه پیدا بشود.

 نفس انسان، همه ما در یك همچنین بستر بسته‌شدنی قرار داریم، هركسی می‌آید پیش انسان یك دست می‌بوسد باید مواظب باشیم هان یك پلاك اضافه شد، هركسی می‌آید یك سلام علیكم حضرت آقا! باید بدانیم یك مقدار آمد به این جدار افزود، هركسی می‌آید و یك تعظیم می‌كند باید بدانیم یك مقدار به این دائره آزادی كه خدا قرار داد برای اینكه الان از این رگ به آن قسمت از قلب، خون برسد آمد او را بست درست! این نفس هی می‌آید با این مسائل و با این جریانات با این قضایایی كه پیش می‌آید به یك مرتبه‌ای می‌رسد كه جز عمل دیگر چاره‌ای نیست، راه دیگری نیست، خود قلب هم شكننده شده، خود رگها هم از آن حالت انعطاف و الاستیكی خودشان درآمده اند، خود آن رگ دیگر آمادگی ندارد، بخواهند هم یك عمل هم انجام بدهند یك‌مرتبه باز می‌شود. می‌گویند آقا همین طوری برو تا وقتی كه اجلت برسد. دیگر كاری نمی‌شود انجام داد.

 به اینجا نباید انسان برسد باید هی مشغول شد هی اوّل نگذارد این بسته بشود و بعد وقتی‌كه احساس كرد شروع كند به ترمیم، ابتدایش می‌شود در اوایل می‌شود در همان سال‌های اوّل می‌شود، انسان می‌تواند و هرچه سنّ انسان در سنین جوانی باشد این مشكل زودتر حل می‌شود. تعلّقش به دنیا كمتر است، گرفتاری‌

 هایی كه نفس به‌واسطه ارتباطات برای خود به‌وجود آورده كمتر است؛ لذا فرمود: علیك بالأحداث‌[[2]](#footnote-2) آن نوجوان‌ها را دریابید، آنهایی كه هنوز تعلّق دنیایشان كمتر است، آنهایی كه هنوز فقط تنها چیزی كه باشد به خود و محدوده اطراف خودشان نگاه می‌كنند چیزی از تعلّقات نیامده، از اعتبارات امان از این اعتبارات! فریاد از این اعتبارات! هنوز آن اعتبارات نیامده با وجود آنها عجین بشود یكی بشود یك بافت را پیدا كند. بافت وجودی انسان با بافت تعلّقات دنیوی یكی بشود.

 بافت‌ها فرق می‌كند. وقتی‌كه یك عضو خارجی وارد بدن بشود بافت آن عضو خارجی با بافت بدن سنخیت ندارد بدن نمی‌پذیرد، همین‌طور او را نگه می‌دارد؛ شما یك شیشه وارد دستتان بشود ده سال هم بماند پنجاه سال هم بماند این شیشه همین‌طور در دستتان هست. یك عنصر خارجی وارد یك جای بدن بشود بیست سال هم باشد همین‌طور می‌ماند، بافت با بافت بدن فرق می‌كند. ولی این مسائل و تعلّقات خارجی به یك نحوی است كه وقتی وارد نفس می‌شود كم‌كم خود را با بافت نفس تطبیق می‌دهد و جزو او می‌شود و نفس نه اینكه بین او و بین این بافت و تعلقات فاصله و حجاب می‌افتد بلكه خود را به او نزدیك و او خود را به نفس نزدیك و پس از مدّت زمانی یك عنصر را تشكیل می‌دهند عنصر مخالف مسیر خدا، عنصری كه در فكرش همه چیز هست جز خدا. اینها اتفاق افتاده است.

 این مطالبی كه خدمت رفقا و دوستان می‌گویم اینها اتفاق افتاده و در عالم خیال صحبت نمی‌كنم. افرادی كه در ابتدا شاگرد بزرگان بودند و شاگرد اولیاء الهی بودند و شاگرد عرفای باللَه بودند و بعد حالاتی داشتند خصوصیاتی داشتند و حتی مرحوم والد هم در آن زمانی كه در نجف بودند گاهی به اینها مراجعه می‌كردند و با آنها صحبت داشتند تا چه رسد به افراد عادی چه رسد به افراد عادی ولی چون هنوز آن مسئله در وجود آنها به كل از بین نرفته بود، به كل این رگها كاملًا صد در صد صیقلی نشده بود، به كل این شاه رگ و شاه راه وجودی آنها و نفس اینها كاملًا نسبت به اشیاء خارجی حساس نشده بود. انسان وقتی‌كه به مقام تقوا می‌رسد به مقام فعلیت می‌رسد نسبت به هرچه غیر خداست واكنش نشان می‌دهد اصلًا نمی‌خواهد نمی‌خواهد.

 امیرالمؤمنین علیه السلام به یك حالتی می‌رسد كه ابن عباس می‌گوید این دنیایی را كه الان معاویه با شصت هفتاد هزار لشگر آمده در صفّین برای چه؟ برای از بین بردن اسلام و برای حكومت این سلطنت معاویه از آب بینی این بز كه دارد در خیابان راه می‌رود برای من پست‌تر است.[[3]](#footnote-3) دیده شده دیده شده واقعاً كسی كه به یك مناظر مشمئز كننده برخورد كند آن‌وقت همین‌طور بگیرد نگاه كند؟! واقعاً كسی این كار را انجام می‌دهد؟ مناظری كه انسان تنفر دارد از نظر رائحه از نظر منظر از نظر شكل حالا دیده شده انسان تا یك چیز را می‌بیند فوراً سرش را بر می‌گرداند.

 امیرالمؤمنین می‌گوید این خلافت برای من مثل آن منظره مشمئز كننده‌ای است كه تو یك لحظه نمی‌توانی بایستی نگاهش كنی. آن‌وقت برای این خلافت بلند شده نود هزار هفتاد هزار نفر لشگر تهیه كرده آورده كه به این خلافت برسد شام كمش بود حالا آمده البته امیرالمؤمنین برای جنگ با معاویه رفت نه اینكه آن بیاید، حضرت رفتند ولی او باید مقابله كند دیگر، مگر امیرالمؤمنین خلیفه نیست؟! خب تو را عزل می‌كند دیگر لشگر كشیدن ندارد. اگر امیرالمؤمنین خلیفه است باید بلند شوی بیایی. می‌گوید نه، باید من لشگر بكشم و بیایم و علی را به قتل برسانم برای اینكه قاتل عثمان است. یعنی دروغ و به هزار تهمت دست می‌زنی به هزار دروغ متوسل می‌شوی برای چه؟ آخرش كه چه؟ امیرالمؤمنین عثمان را كشت؟ آخر آدم نانجیب، نامرد آخر دروغگو، این دنیا این‌قدر ارزش دارد می‌خواهی بیایی به جنگ علی بیا چرا دیگر تهمت می‌زنی؟! چرا دروغ می‌گویی؟ راست بیا بگو دلم خلافت می‌خواهد مثل همه افراد، بنده هم دلم می‌خواهد خلیفه باشم.

 مگر الان افرادی كه می‌بینیم در دنیا به مقام حكومت می‌خواهند برسند چطوری می‌رسند با نماز شب می‌رسند؟! با صدق و صداقت و صفا و نیت می‌رسند؟! این رؤسای جمهور این سلاطین نماینده‌ها اینها همه خلاصه دنیا، با چه می‌رسند؟ با اظهار و تعریف رقبای خود می‌رسند! كه این رفیق ما این رقیب ما اینكه الان نماینده است می‌خواهد رئیس‌جمهور بشود می‌خواهد سلطان بشود حاكم بشود هر گرفتاری برایش می‌خواهد پیش بیاید هان! این اوصافش این است خصوصیاتش این است، این‌قدر صداقت دارد این‌قدر علم دارد، فلان‌جا تحصیل كرده مدیریتش این است تدبیرش این است اخلاقش این است معاشرتش این است با مردم این است می‌روند از رقبایشان می‌گویند؟! یا می‌آیند نه، آنچه را كه خود ندارند او را برای مردم می‌گویند و هزار تا تهمت هم به او می‌زنند با این كیفیت الآن دنیا دارد اداره پیدا می‌كند. با این وضع دنیا الآن دارد می‌گردد. پس چی! همه اینها نماز شب خوانند و سلمان فارسی‌اند! همه اینها در بالاترین مرتبه از مراتب و قله تقوا و ایمان و اینها رسیدند! به این كیفیت است؟! مشخص است چیزی كه عیان است چه حاجت به بیان است!

 می‌خواهی خلیفه بشوی، معاویه می‌آید می‌گوید آقاجان بنده می‌خواهم خلیفه بشوم، می‌خواهم سلطان بشوم رقیب نمی‌خواهم ببینم می‌خواهم بجنگم، بسیار خب، بیا این كار را بكن ما نمی‌گوئیم كار درستی است، ولی دیگر چرا داری تهمت می‌زنی؟ چرا دیگر به علی تهمت می‌زنی؟ چرا مردم را با تهمت به علی از شام بیرون می‌آوری؟ چرا پیراهن عثمان را می‌بری در بالای منبر به مردم نشان می‌دهی؟ این خون را ببینید در پیراهن عثمان، این را علی ریخت با همین شمشیر علی، چرا این دروغ‌ها را می‌روی می‌گویی؟ بعد هم چند نفر از مدینه می‌آوری پول می‌دهی، پنجاه هزار درهم صد هزار درهم به آنها می‌دهی: ایها النّاس خودمان با چشممان دیدیم كه شمشیر علی بالا رفت و بر فرق این خلیفه بیچاره مظلوم فرود آمد. مردم هم چه می‌گویند؟

 مردم كه علم غیب ندارند، مردم كه بینش ندارند، مردم كه فهم ندارند. می‌گویند راست می‌گوید.

 وقتی امیرالمؤمنین را كشتند مردم شام می‌گفتند اصلًا مگر علی نماز می‌خواند؟! یعنی یك همچنین وضعیتی. بیا، چرا با تهمت، چرا با خلاف! امیرالمؤمنین می‌فرماید: این حكومت معاویه‌ای كه می‌بینید و دارد می‌آید و شما هم كم‌وبیش چند درصدی از آنچه كه تو كله معاویه هست تو كله جناب‌عالی ابن‌عباس هم هست و امثال شما هست این را من دیگه دارم می‌گویم زبان حال امیرالمؤمنین است چون اگر نبود كه این‌طور امیرالمؤمنین با آنها صحبت نمی‌كرد این هم كه هست بدانید از این آب بینی این بز برای من پست تر است من چطور دیگر ما فی‌الضمیر خودم را به شما بگویم؟ چطور دیگر آن چیزی كه در دلم هست بگویم؟! بروید پی كارتان، بروید نمازتان را بخوانید، بروید صداقت داشته باشید تكلیف داشته باشیم می‌جنگیم نداشته باشیم برمی‌گردیم می‌رویم سر زندگیمان، این حرفها چیست، خلافت چیست، حكومت چیست، این دو روز دنیا از دست عزرائیل كه می‌تواند فرار كند؟! واقعاً عجیب است. این یك مطلب، این آن فسادی كه به‌وجود می‌آید.

 امّا آن دو فسادی كه برای انسان پیدا می‌شود: اوّل اینكه انسان باعث می‌شود به‌واسطه این ذلّت آن استعدادهایی را كه خدا در وجودش قرار داده آنها در نطفه خفه بشود و به مقام فعلیت نرسد. یك اظهار ذلّتی كه انسان در قبال یك كسی بكند یك سال تمام نماز شبش را همه را از بین می‌برد. تمام، تمام شد. یك اظهار كوچكی كه انسان در قبال غیر خودش بكند دو سال ذكری كه گفته همه را بر باد می‌دهد می‌رود آن بالای ابرها تمام شد رفت. یك غیر خدایی را كه انسان در نظر بیاورد. مگر اینكه توبه كندها، مگر اینكه فوراً توبه كند و توبه نصوح توبه‌ای كه دیگر بر نگردد توبه‌ای كه وجدان او را زیرورو كند، ذهنیات او را مبدّل كند، نفسانیات او را به‌نحوی متحوّل كند كه فردا كه سراغ همان رفت صاف بایستد و حرفش را بزند آن توبه است. توبه‌ای كه به هیچ‌وجه دیگر به او اجازه ندهد كه این مسئله تكرار بشود. این برخورد تكرار بشود این یك مطلب كه جلوی تمام استعدادهای انسان را می‌گیرد و آن قابلیت انسان را سركوب می‌كند و نمی‌گذارد كه آن نفس فقط و فقط تنها غذایی كه باید به او برسد تا این نفس رشد كند.

 به انسان تا اكسیژن نرسد انسان رشد نمی‌كند می‌میرد، تا غذا به انسان نرسد می‌میرد مواد انرژی زا تا نرسد انسان می‌میرد پروتئین و سایر مواد دیگر از كلسیم و امثال ذلك نرسد انسان می‌میرد از یك‌جا درد شروع می‌شود كم‌كم انسان می‌میرد و از دست می‌دهد سلول‌ها دیگر قابلیت حیات ندارند. روح و نفس انسان هم یك غذا دارند غذایش چیست؟ غذایش این است كه همیشه نفس هیچ مانعی را بین خود و بین خدا احساس نكند. این غذا، غذای نفس است.

 غذای نفس این است كه انسان در قبال هیچ‌كس و در قبال هیچ فرد جز در قبال پروردگار احساس آرامش نكند. باز نباشد باز! این باز بودن نفس یعنی حرّیت یعنی حق جویی، یعنی به دنبال حق رفتن كه لازمه عبودیت است در قبال پروردگار، این غذا غذای نفس است، این غذا اگر به ما رسید ما شروع می‌كنیم به‌

 حركت كردن سلانه سلانه یا قدم قدم یا حركتتان بسته به كیفیت اراده‌مان، كیفیت اهتمام ما كیفیت آن زمینه‌سازی كه می‌كنیم برای حركتمان سیر افراد تفاوت می‌كند.

 بعضی‌ها هستند باید یك مطلب را به آنها یك مرتبه بگوییم. ده مرتبه باید بگوییم تا اینكه بپذیزند. بعضی‌ها هستند نُه مرتبه، بعضی‌ها هشت مرتبه بعضی‌ها هفت مرتبه بعضی‌ها یك مرتبه بگویی قبول است، بعضی‌ها روی هوا می‌زنند، ها اینها اینها مثل برق می‌روند. آنهایی كه قبل از اینكه انسان بگوید خودشان جلوجلو می‌روند. مرحوم آقا می‌گفتند اینها آنهایی هستند كه از صراط مثل برق رد می‌شوند. آنهایی كه باید به آنها گفت بعد عمل كردند می‌روند خلاصه آنها هم حركت دارند. آنهایی كه دو دفعه می‌شلند همچنین، آنهایی كه سه دفعه بعضی‌ها كه ده دفعه گفت آنها هم می‌روند ولی بالاخره زمین‌خیز و سینه‌خیز و با مشكلات و با دردسرها، با این كیفیت پل صراط را رد می‌كنند.

 رد كردن پل صراط در عالم آخرت عبور از دنیاست در اینجا، چطوری ما از دنیا اینجا گذشتیم؟ مرحوم آقا می‌فرمودند: آنهایی كه حرف را روی هوا می‌زنند و می‌روند، قبل از اینكه شما بگویید آنها عمل كردند قبل از اینكه بیان بشود آنها ترتیب اثر دادند آنها هم آنهایی هستند كه در پل صراط مثل برق خاطف آنها این‌جوری رد می‌شوند، قیامتشان را این‌جوری طی می‌كنند. پل صراتشان را این‌جوری عبور می‌كنند. پل صراط یعنی عبور انسان در این دنیا، امّا آنهایی كه وای اگر صد دفعه هم بگویی انگار به دیوار گفتی، اگر هزار مرتبه هم بگویی اصلًا در این گوش وارد نمی‌شود كه بخواهد به آن فكر كند، آنها افرادی هستند كه بافتشان با بافت تعلّق به دنیا یكی شده یك بافت شده، برای جدا كردن شما دیگر دارو ندارید وقتی بافت یكی بشود این چه دارویی می‌خواهد این دو را از هم جدا بكند؟ چه عملی دیگر می‌تواند این دو را از هم جدا كند یك نسج تشكیل شده، به هرجا سوزن بزنی به همان‌جا آفت وارد می‌شود دیگر در اینجا كاری نمی‌شود كرد.

 اینها همان‌هایی هستند كه در آیه قرآن می‌فرماید: خَتَمَ اللَه عَلى‌ قُلُوبِهِمْ وَ عَلى‌ سَمْعِهِمْ وَ عَلى‌ أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ‌ البقرة، ٧ اینها آنهایی‌اند كه هرچه امیرالمؤمنین با آنها صحبت كرد دیگر فایده نداشت، هرچه امام حسن حرف زد فایده نداشت، هرچه امام حسین حرف زد فایده نداشت. در روز عاشورا فرمود: استحوذ علیكم الشیطان فأنساكم ذكر اللَه العظیم‌[[4]](#footnote-4) قلب اینها در دست شیطان قرار گرفت هیچی تمام شد، تمام شد دیگر. یعنی تسلط پیدا كرد. شیطان تسلط پیدا كرده نه تسلط، فرمود (استحوذ) تمام وجود را در چنبره گرفتن. مانند یك حبه قند را شما بردارید در دستتان كاملًا هیچ روزنه‌ای برای نشان دادن آن نیست، این را می‌گویند (استحوذ) این‌طوری قلب آنها آمد در اراده شیطان و هر كاری هم دیگر می‌كنند. دیگر شیطان هم شیطان است.

 عرض شد منظور از شیطان همان نفس است دیگر، همان نفس، می‌گوید پدر را بزن، پسر را حضرت‌

 علی اكبر بزن، برادر را بزن، بچهّ را بزن، طفل شیرخوار را هم بزن، همه را بزن، زن را بزن، خیمه را آتش بزن، به مریض رحم نكن، به زن رحم نكن، به بچّه رحم نكن. از یك بزرگی شنیدم كه ایشان می‌گفت البته خودم در كتاب ندیدم ولیكن كلام او هم كلام غیر موثقی به نظر نمی‌رسد از وقتی‌كه سیدالشهداء علیه السّلام از مدینه تا كربلا آمدند قضیه‌ای اتفاقی نیفتاد، از كربلا كه به مدینه برگشتند سی و چهار فرزند از امام حسین و اهل بیت در بین راه كشته شدند. بچّه‌های چهار ساله و سه ساله و این مقامات زیارتی كه دارید می‌بینید در این‌طرف و آن‌طرف و سوریه و لبنان و در آن مسیر و اینها، اینها فرزندانی بودند چه سقط شدند، چه ... آن وقت اینها این‌طوری كه نمی‌مردند. بچّه را برمی‌داشتند توی بیابان راه می‌انداختند همراه با شتر و اینها این هم باید بدود آخر چقدر می‌تواند تحمّل كند؟! این‌جوری از بین می‌رفتند. البتّه بنده ندیدم در كتاب ولی او ظاهراً به‌طور موثق مسئله را بیان می‌كرد. خدا رحمتش كند مرد بزرگی بود از افراد عادی نبود. امام حسین وقتی كه می‌فرماید: لَقَدِ استَحوَذَ عَلَیكمُ الشَّیطَان؛ یعنی اینكه هر كاری می‌كند. هر مسئله‌ای انجام می‌دهد، هیچ مانع و رادعی دیگر برای او وجود ندارد. این مطلب اوّل‌

 امّا مطلب دیگر كه بر این متوجّه است این است كه این مسئله اهانت به خداست و غیرت خدا اینجا قرار گرفته است خدا می‌گوید تو به من انتساب داری جلوی غیر من سر تعظیم فرود می‌آوری: تو بنده من هستی: به من منسوب هستی‌ ... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ... الحجر، ٢٩ از روحم در تو دمیدم، تو را انسان و مقام خلافت اللَهی دادم، وجود تو به من بستگی دارد آن‌وقت می‌آیی پیش غیر من.

 یك روایت بسیار عجیبی است كه خیلی روایت مفصلی است اگر یك‌وقتی فرصت شد برای دوستان و رفقا این روایت را می‌خوانم. مجمل و خلاصه روایت این است كه از هر گناهی كه از این بنده من سر بزند به عزّت و جلالم می‌گذرم مگر از گناهی كه به غیر من رجوع كند در این دنیا از او نمی‌گذرم. به عزّت و جلالم از هر گناهی كه انجام بدهد می‌گذرم ولی به اینكه به غیر من بخواهد در كارهایش مراجعه كند اظهار عبودیت پیش غیر من بخواهد بكند از این نمی‌گذرم. چرا؟ خدا غیور است.

 اگر یك نفر بیاید به یكی از بستگانتان، فرزندتان، عیالتان، خواهرتان، مادرتان، رفیقتان یك اهانت كند به شما بر می‌خورد؛ با وجود من تو چه حقّی داری به این اهانت داری می‌كنی؟ این به من انتساب دارد این به من مربوط است. آن موقعیت خود و شخصیت خود را در ارتباط با او ملاحظه می‌كنید. چرا؟ چون اهانت او را اهانت به خود می‌دانید. آن‌وقت ما كه به خدا بستگی داریم ما كه به خدا مربوط هستیم، خداوند ما را خلق كرده آنجا نگاه كنیم می‌بینیم كه ما قبل از اینكه به او مراجعه كنیم بلند می‌شویم می‌رویم دست گدایی و تكدّی به سوی این‌وآن دراز می‌كنیم. حاجاتمان را داریم پیش این‌وآن می‌بریم: آقا لطفا این لطف قبول بفرمایید، آقا ما شرمنده نفرمایید، آقا روی ما را زمین نگذارید، آقا تو رو خدا برای ما این كار را بكن. هان! این كارها یعنی چه؟ این مسئله، مسئله استعباد است.

 لذا خدای متعال، اگر بنده‌اش این حالت را داشته باشد، حالتی‌كه توجهش فقط به اوست، توجهش به‌

 اوست اگر كارش گیر می‌كند، بكند ولی توجهش به اوست. اگر او بخواهد حل می‌كند نخواهد حل نمی‌كند. فكرش متوجه اوست نه متوجه علل و اسباب ظاهری. می‌گوید به سمت من می‌آیی، به سمت من می‌آیی و پیش غیر من نرو، اگر برای من می‌خواهی یك عملی را انجام بدهی نفس خودت را در این قضیه داخل نكن. اگر می‌خواهی عملت برای من باشد به آن علل و اسبابی كه دیگران توسل می‌كنند، توسل نكن. بگذار مسئله برای تو عادی باشد. شد، شد. نشد، نشد. همین علل و اسباب عادّی.

 مرحوم آقا در همان زمان سابق، زمان شاه می‌خواستند یك سفر برای عتبات بروند. ظاهراً گذرنامه‌شان ایراد پیدا كرده بود و قرار بود گذرنامه جدیدی صادر بشود. در آن‌موقع هم قانون وضع شده بود الآن نمی‌دانم مسئله به چه كیفیت است ظاهراً كه الآن راجع به معممین مطلب این‌طور نیست ولی در آن‌موقع این‌طور بود كه عكسی كه باید روی گذرنامه باشد باید عكسی باشد بدون كلاه و ... آن وقت عمامه كه جزو لباس رسمی هست آن هم مشمول همین قضّیه بود لذا می‌گفتند عكسی كه در گذرنامه هست نباید عمامه داشته باشد. خب این چه‌طور جور درمی‌آید! اصلًا نمی‌شود این را به ایشان مرحوم آقا گفت! ایشان می‌گویند من بیایم تو گذرنامه عكس بدون عمامه بیندازم؟! آمدیم به ایشان گفتیم كه آقاجان این‌طور می‌گویند كه باید گذرنامه عكس بدون عمامه باشد. ایشان فرمودند: زیارت سیدالشهدایی كه با عكس بدون عمامه هست نمی‌خواهیم. تمام شد. زیارت سیدالشهدایی كه بدون عكس با عمامه هست ما نمی‌رویم. درحالی‌كه دو سال یا بیش از دو سال بود كه استادشان را ندیده بودند و مرتّب نامه و اظهار اشتیاق مرحوم آقای حدّاد نسبت به ایشان در آن‌وقت تمام این مسائل، یك‌مرتبه ایشان گفتند: ما نمی‌خواهیم و منصرف می‌شویم. گفتند منصرف می‌شویم. دست ما هم بسته شد و دیگر ما مسئله را پیگیری نكردیم.

 یك هفته از این قضیه گذشت یك نفر از همان افراد مسجدی آمد گفتش كه آقا فلان‌كس در گذرنامه از دوستان ماست. گفتم: شما به ایشان بگویید اگرعكس با عمامه قبول می‌كنند می‌كنند و الّا نه. رفت گفت عیب ندارد آقا بیایند ما هم قبول می‌كنیم. ببینید ببینید، این است. شما برای خدا كار كن خدا از یك در راه را باز می‌كند و در همان موقع تنها فردی كه عكس با عمامه را قبول كردند خود مرحوم آقا بود. بعد نمی‌دانم بعد از یك زمانی این قانون منحل شد یا نه دیگر اطلاعی ندارم. ولی بنده اطلاع دارم بسیاری از ائمه جماعات در همان موقع در پاسپورت و در گذرنامه‌شان عكس بدون عمامه گذاشتند، بنده اطلاع دارم. آقا چه اشكالی دارد و منظور چه هست و حالا آسمان به زمین نیامده است!

 عمامه را زمین گذاشتن یعنی دین پیغمبر را زمین گذاشتن معنایش این است. یعنی روی تمام موازین خط بطلان كشیدن، یعنی روی تمام مبانی خط كشیدن، این است معنا. فقط عمامه برداشتن نیست ما هم در منزل و در خیلی جاها عمامه‌مان را برمی‌داریم. بنده در خود مكه یا مدینه كه می‌روم البته خود مرحوم آقا در مكه هم به احترام بیت عمامه را بر می‌داشتند ولی در مدینه نه من در مدینه هم عمامه‌ام را برمی‌دارم با همین‌

 لباس‌های عربی، در مكه حسابش جداست به‌خاطر خود بیت است ولی در مدینه به‌خاطر شناخته شدن است آدم دو روز می‌رود در آنجا؛ آقا سلام علیكم، كجا هستید كجا تشریف دارید در خدمتتان بیاییم، بابا دو روز آمدیم اینجا ولمان كنید.

 ما یك‌دفعه یك سال رفتیم سالی بود در خدمت شما بودیم آقای شیبانی رفته بودیم آنجا، ما گفتیم این عمامه را در مدینه بگذاریم. روز اوّل گذاشتیم روز دوّم دم بقیع یك‌دفعه یكی آقا به ما خورد به! تو رودربایسی از صبح تا ظهر ما را تو مدینه گرداند، از این داروخانه به این داروخانه، یك بیماری هم داشت ما هم دیگر نمی‌توانستیم خدا حفظش كند ان‌شاءاللَه حقّی بر گردن ما دارد. من گفتم من به منزل برسم این را برمی‌دارم این هم امروزمان، انسان در خیلی موارد برمی‌دارد اینكه چیزی نیست. ولی اینكه عمامه را بخواهد بردارد و بعد بدون عمامه گذرنامه سند بخواهد درست كند این حرف‌ها نیست.

 این می‌گوید من از زیارت امام حسین دست برمی‌دارم ولی از مكتبم دست برنمی‌دارم آن زیارت را برای هوای نفس می‌رود لذا می‌گوید بدون عمامه هم اشكال ندارد. آن با نفس است اگر همان موقع سیدالشهداء به او بگوید نه عمامه داشته باش آسمان به سرش می‌آید چرا این مطلب گفته شد. آن حقیقت دین را دریافته. می‌گوید سیدالشهداء آمد برای دین برای احیاء دین نیامد برای تخیلات و اعتبارات و زیاده كردن اوهام و امثال‌ذلك برای او نیامد. سیدالشهداء نیامد هی هیئت زیاد كند و هی سقف‌ها را بالا ببرد و هی ظرف‌هایی كه در هیئت‌ها و اینها هست آن ظرف‌ها را رنگین كند، آمد یك جو عقل در كله ما اضافه كند. آمد این معنای لا تَكُن عَبدَ غَیرِك فَقَد جَعَلَكَ اللَه حُرًّا را بیاورد شاه كیست غلط می‌كند بگوید عمامه را بردارید. من عمامه را سر می‌گذارم خواستند گذرنامه بدهند خواستند گذرنامه ندهند. زیارت امام حسین كه به جای خودش مكه هم اگر باشد من نمی‌روم، این حرف‌ها نیست. التفات كردید. این آن معنای لا تَكُن عَبدَ غَیرِك است.

 باید انسان در مسیر خودش و در راه خودش همیشه باید نفس خودش را در ارتباط با این مسئله باز نگه دارد هیچ‌وقت نبندد. چهار طاق این در باز باشد. حتّی اگر رفقا یك‌خرده این در را هم خم كنید ضرر كردید. اصلًا در را بكنید اصلًا بندازید راحت، دیدید بعضی بین دو تا اطاق‌ها با در باز می‌كنند آدم آن چهار تا در را اصلًا می‌كند دیگر خیالش راحت می‌شود. اولیاء كندند انداختند بیرون، اصلًا خودشان را راحت كردند.

 انسان می‌تواند این كار را بكند یك مقداری زحمت دارد ولی با توكل بر خدا هیچ كاری نشدنی نیست. خدا دنبال بنده‌ای می‌گردد كه بخواهد یك قدم بردارد. ولی در همان موقعی كه می‌خواهیم برداریم دیگر با خدا شوخی نكنیم. پنج درصد را برای خودمان نگذاریم آن‌وقت خدا می‌گوید با همه بله با ما هم بله! نه با خدا دیگر. این یكی و این یك قلم را دیگر در نظر داشته باشیم.

 ما امروز به دنبال مطلب دیگری بودیم صحبت به اینجا كشیده شد. ایام، ایامی است كه ایام مخصوص است اوقات اوقات مخصوص است. ماه ذی‌القعده كه بسیار ماه شریفی است و بزرگان روی این ماه نظر داشتند و این ماه نه تنها به امّت پیغمبر بلكه بر امم گذشته هم دارای امتیاز بود. از زمان سابق از زمان حضرت‌

 موسی بلكه از زمان حضرت نوح و قبل نسبت به ماه ذی‌القعده و به خصوص آن دهه ذی‌الحجه خدای متعال یك عنایت خاصی داشته و لذا راجع به حضرت موسی هم كه داریم در میعادش در كوه طور با خدای متعال‌ واعَدْنا مُوسى‌ ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ داریم كه‌ فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً الأعراف، ١٤٢ اوّل با حضرت موسی سی روز وعده كردیم ولی بعد دیدیم نه، سی روز حالش را هنوز جا نیاورده، آن‌قدر مسئله برایش [روشن‌] نشده یك ده روز هم چاشنی كردیم ولی ده روزی كه با آن سی روز می‌ارزید آن ده روز ذی‌الحجه‌ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل روز تمام شد. تا اینكه حضرت موسی به آن مقام فعلیت در آن اربعین رسید. و خیلی چیزها در آن چهل شب حضرت موسی گیرش آمد و بیشتر در آن دهه ذی‌الحجه بوده است.

 لذا بزرگان از آن زمانی كه من به یاد دارم نسبت به مسئله مراقبت در ماه ذی‌القعده و دهه ذی‌الحجه خیلی نظر داشتند. راجع به روزه در ماه ذی‌القعده و تمام ده روز ذی‌الحجه البته به استثنای روز عید قربان كه روزه حرام است نظر داشتند. آن روز را برای خیلی نظر داشتند در این ماه زیارت مخصوص امام رضا علیه السلام است در بیست و سوم كه من بارها شنیدم از مرحوم آقا رضوان اللَه علیه كه زیارت مخصوص امام رضا را ترك نكنید و بركاتی در این مسئله هست كه فقط اولیای خدا می‌دانند و آنها بیشتر اطلاع دارند. برای كسی كه میسّر هست طبعاً این فیض را از دست ندهند.

 نسبت به دهه ماه ذی‌الحجه دستوراتی كه داشتند یكی روزه بود و یكی هم مراقبه بسیار زیاد بود و ادعیه ماه ذی‌الحجه بود. دعای سیدالشهداء در روز عرفه بود كه به هیچ‌وجه ترك نشود. و همین‌طور زیارت سیدالشهداء در شب عرفه و حتّی در شب عرفه كه بسیار بسیار شب مهمی است. مسئله عجیبی است كه در روایات داریم كه خداوند متعال در شب عرفه قبل از اینكه به حجاج نظر بیندازد اوّل به زوّار سیدالشهداء نظر می‌اندازد حالا كسانی كه می‌توانند در آنجا تشرف پیدا كنند كه آنكه توفیق دیگری است و الا انسان از هرجا هم باشد وقتی توسل به آن حضرت پیدا كند در آن حرم واقع می‌شود در آن حرم سیدالشهداء مانند آنكه در هم آنجا هست. مهم این است كه انسان خود را به آن كانون متّصل كند این همه خداوند واقعاً برای ما نعمت قرار داده، واقعاً این همه نعمت قرار داده این همه مناسبت قرار داده این همه دستاویز قرار داده، این همه بهانه قرار داده و ما از همه اینها غافلیم، داریم سراغ كه می‌رویم سراغ چه افرادی می‌رویم؟! سراغ كی داریم واقعاً می‌رویم! خواسته‌های خودمان را در كجا داریم جستجو می‌كنیم؟

 وقتی كسی‌كه سیدالشهدا دارد دیگر دنبال كه می‌خواهد برود وقتی كسی‌كه امام زمان دارد واقعاً خجالت نمی‌كشد یعنی واقعاً خجالت نمی‌كشد با وجود یك همچنین امام حی مسلط و مشرف و ناظر بر همه چیز، فكرش برود این‌طرف و آن‌طرف و پیش زید و عمر و خالد و افرادی كه از سرتاپاشان یك غاز هم ارزش ندارند و حیف كه اصلًا انسان نگاه كند اصلًا به قیافه آنها، آن وقت انسان امام علیه‌السّلام را در وجود خودش كنار بگذارد و حذف كند در نظر نیاورد و چشمش به حطام دنیوی و دست این‌وآن باشد. واقعاً این خسران‌

 است خسرانی كه انسان در روز قیامت می‌بیند این خسرانی كه حتّی مسلمان‌ها در روز قیامت شاید خیلی بالاتر از آن باشد كه كفّار در روز قیامت احساس می‌كنند. كافر ممكن است به خیلی مطالب اطلاع نداشته باشد دسترسی نداشته باشد ولی آن حالت غبن و پشیمانی كه در روز قیامت برای ماها پیدا می‌شود هزار برابر از آن غبن و پشیمانی برای كفّار و بقیه بیشتر است كه با وجود یك همچنین نعماتی ما غافل بودیم در این دنیا، خودمان را به غفلت گذراندیم و ذهن خودمان را به غفلت گذراندیم و از دست رفت.

 اذكاری كه خدمت رفقا قبلًا عرض كردیم آن اذكار لا إله إلااللَه عدد الیالی والدهور لا إله إلااللَه اینها ترك نشود هرچه بیشتر اینها خوانده بشود آثارش بیشتر است. خلاصه آنچه را كه ما از گذشتگان به یاد داریم و دستوراتی كه بزرگان می‌فرمودند رعایت مراقبه هرچه بیشتر در ماه ذی‌القعده و مقدمه برای دهه ذی‌الحجه است و عیدی را در روز قربان به افراد می‌دهند؛ یعنی تمام این سی و نه روز مقدمه برای روز عید قربان است. از روز عید قربان و نمازش غفلت نكنیم و بدانیم كه انَّ لِرَبِّكمْ فِی ایامِ دَهْرِكمْ نَفَحَاتٍ ألا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَ لا تُعْرِضُوا عَنْهَا[[5]](#footnote-5) خداوند متعال در روزها و در شبانه روزها در روزها و در لیالی اوقات خاصّی را دارد كه عنایات خاصّی در آن اوقات از ناحیه ذات او تعلق می‌گیرد كه از جمله آن اوقات دهه ذی‌الحجه است آن را فراموش نكنیم.

 ان‌شااللَه امیدواریم خدای متعال به همه توفیق بدهد و همان‌طوری كه خواست عبودیت را در ما قرار داده است خودش توفیق وصول به این مرحله و مهیا شدن اسباب را برای ما فراهم كند.

 اللَهم صل علی محمد وآل محمد.

1. نهج البلاغه، نامه ٣١ به امام حسن مجتبى عليه السلام. تحف العقول، ص ٧٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. عليك بالاحداث فانهم اسرع الى كل خير، الكافى، ج ٨ ص ٩٣؛ قرب الاسناد، ص ١٢٨ [↑](#footnote-ref-2)
3. ١. نهج البلاغه، خطبه ٣:« ... وَ لَألْفَيتُمْ دُنْياكمْ هَذِهِ أزْهَدَ عِنْدى مِنْ عَفْطَة عَنْز.» [↑](#footnote-ref-3)
4. إحقاق الحق، ج ١١، ص ٦١٩. بحارالانوار، ج ٤٥، ص ٦. [↑](#footnote-ref-4)
5. بحار الأنوار، ج ٧٧، ص ١٦٨. [↑](#footnote-ref-5)